

به نام خداوند جان و خرد فردوسی*

دکتر جلال خالقی مطلق

ترجمه: دکتر سجاد آیدینلو**

چکیده: با گذشت هزار و چند سال از عصر زندگی فردوسی و هزاران کتاب و مقاله‌ای که درباره شاهنامه نوشته شده است، منابع معتبر مربوط به زندگانی انتقادی فردوسی، چگونگی سرایش شاهنامه و ویژگی‌های آن بسیار اندک‌شمار است. مدخل «فردوسی» در دانشنامه ایرانیکا که تألیف شاهنامه‌شناس برجسته، دکتر جلال خالقی مطلق است، یکی از این مآخذ محدود شمرده می‌شود و در آن در شش بخش: ۱. زندگانی، ۲. محیط و شرایط اجتماعی، ۳. تعلیم و تربیت، ۴. مذهب، ۵. فردوسی و سلطان محمود، ۶. فردوسی، شاعر و داستان‌سرا، مهم‌ترین نکات سرگذشت فردوسی با بهره‌گیری انتقادی از منابع متقدم و پژوهش‌های معاصران و نیز ویژگی‌های اصلی شاعری و داستان‌سرایی او با تحلیل دقیق شاهنامه و ذکر شواهد بررسی شده است.

کلیدواژه: فردوسی، شاهنامه، محمود غزنوی، ویژگی‌های شعری و داستانی.

*اشاره مترجم: مقاله حاضر یکی از مدخل‌های مهم دانشنامه ایرانیکا است که به بررسی سرگذشت فردوسی و نظم شاهنامه و تحلیل کوتاه، اما دقیق برخی از جوانب

* Encyclopaedia Iranica, ed by Ehsan Yarshater, Bibliotheca Persica Press, New York 1999, vol. 9, PP. 514-523.

ادبی، هنری و داستانی حماسه ملی ایران پرداخته و چون به قلم یکی از برجسته‌ترین شاهنامه‌شناسان جهان نوشته شده است، اعتبار علمی بسیار ارزشمند و نکته‌های تازه درخور توجهی دارد. از آنجایی که این مدخل از دسترس و حوزه توجه بسیاری از علاقه‌مندان و حتی پژوهشگران شاهنامه به دور است و از سوی دیگر ضرورت و اهمیت مراجعه بدان در فردوسی‌شناسی گریزناپذیر می‌نماید، ترجمه فارسی آن تقدیم دوستداران و محققان شاهنامه می‌شود.

* * *

زندگانی:

غیر از کنیه فردوسی، ابوالقاسم، و تخلصش (فردوسی) چیز دیگری، به طور یقین، درباره نام و هویت خاندان او معلوم نیست. در منابع گوناگون و نیز مقدمه بعضی از دست‌نویس‌های شاهنامه نام او منصور، حسن یا احمد، نام پدرش حسن، احمد یا علی و نام نیایش شرفشاه ذکر شده است. (صفا: تاریخ ادبیات، ص ۲۵۸ و ۴۵۹) در میان این اقوال مختلف، سخن بُنداری - که شاهنامه را در سال ۵۶۲۰ ق به عربی ترجمه کرده است - اعتبار بیشتری دارد. او از فردوسی به صورت «الامیرالحکیم ابوالقاسم منصور بن الحسن الفردوسی الطوسی» (بنداری: ص ۳)، یاد کرده است.

اینکه چرا شاعر تخلص فردوسی را - که یک بار در متن شاهنامه و دوبار در هجوتامه آمده (تصحیح خالقی مطلق، ج ۵، ص ۲۷۵، بیت ۱۳ چاپ زولمول، ج ۱، ص ۳۸، بیت ۴ و ۶) - برگزیده است، روشن نیست. طبق داستانی که در مقدمه نسخه فلورانس آمده، هنگام دیدار شاعر با سلطان محمود غزنوی، سلطان شعر او را پسندید و وی را فردوسی (= مرد بهشتی) (خالقی مطلق: ۱۳۶۷، ص ۹۲) نامید و این، تخلص او شد.

به استناد چهار مقاله نظامی عروضی (متن، ص ۱۷۵، تعلیقات، ص ۲۳۴) زادگاه او روستای بزرگ باژ (یا پاژ، معرب آن: فاز) در ناحیه طابران (یا طبران) نزدیک شهر توس در خراسان بود. منابع در اینکه او اهل توس (امروز مشهد) بوده است، موافقت.

تاریخ دقیق تولد او نوشته نشده است، اما از آگاهی‌هایی که شاعر درباره عمر خویش می‌دهد، سه نکته مهم به دست می‌آید: نخست در مقدمه داستان جنگ بزرگ کیخسرو

که فردوسی دربارهٔ خودش می‌گوید که مرد ۶۵ سالهٔ تنگ‌دستی شده است و دوبار این رقم را تکرار می‌کند. او سپس یادآور می‌شود که هنگامی که ۵۸ ساله بود - و جوانیش از دست رفته - محمود پادشاه شد (شاهنامه، تصحیح خالقی مطلق، ج ۴، ص ۱۷۲، بیت ۴۰-۴۶) این نکتهٔ قرینهٔ معتبرتری نسبت به سه اشارهٔ دیگر شاعر به ۶۵ یا ۶۸ سالگی خویش است و چون محمود در ۳۸۷ ه.ق. به تخت نشست، پس سال ولادت شاعر ۳۲۹ ه.ق. است.

دوم: اشاره‌ای است که در داستان پادشاهی بهرام سوم آمده، آنجا که شاعر از ۶۳ سالگی خود سخن گفته و تقریباً ۷۳۰ بیت بعد، دوباره آن (۶۳ سال) را تکرار کرده و این نکته را نیز افزوده است که هر مزد بهمن (اول بهمن ماه) به جمعه افتاده است (شاهنامه، جاب مسکو، ج ۷، ص ۲۱۳، بیت ۱۹، ص ۲۵۶، بیت ۶۵۷-۶۵۹) بر اساس بررسی‌های شاپور شهبازی (1991, pp. 27-29) در طول سال‌هایی که به موضوع بحث ما ارتباط دارد، فقط در سال ۳۷۱ یزدگردی (برابر ۱۰۰۳ میلادی) اول بهمن، روز جمعه بوده است. حال اگر ۶۳ را از این تاریخ کم کنیم، به ۳۲۹ به عنوان سال تولد شاعر خواهیم رسید.

قرینهٔ سوم در پایان کتاب آمده است که فردوسی به ۷۱ سالگی خویش و نیز روز ارد (۲۵ =) اسفند (۳۷۸ ش) (= ۴۰۰ ه.ق، ۸ مارس ۱۰۱۰ م) به عنوان تاریخ اتمام شاهنامه اشاره کرده است و این بار دیگر، زاد سال او را در ۳۲۹ استوار می‌کند. (شاهنامه، مسکو، ج ۹، ص ۳۸۱ و ۳۸۲، نیز نک. صفا: تاریخ ادبیات، ص ۴۶۲-۴۵۹، همو، حماسه‌سرایی در ایران، ص ۱۷۲، بی‌نوشت ۱، (Shahbazi, pp. 23-30)

آگاهی‌های ما دربارهٔ شاعر تا زمان آغاز شاهنامه در حدود ۳۶۷ ه.ق. اندک است، غیر از اینکه او پسری داشته که در ۳۵۹ ه.ق. به دنیا آمده بوده است و بنابراین فردوسی باید در سال ۳۵۸ ه.ق. یا زودتر ازدواج کرده باشد. دربارهٔ همسر او هیچ اطلاعی به دست ما نرسیده است. بعضی از پژوهشگران مانند: حبیب یغمایی (ص ۳۰)، محمدتقی بهار (ص ۳۹) و ذبیح‌الله صفا (حماسه‌سرایی، ص ۱۷۸) زنی را که در مقدمهٔ داستان بیژن و منیژه از او یاد شده است (شاهنامه خالقی، ج ۳، ص ۳۰۶-۳۰۳)، همسر فردوسی پنداشته‌اند. اگر این حدس درست باشد، احتمالاً او زنی فرهیخته بوده و می‌توانسته که چنگ بنوازد. از این روی وی به سان خود شاعر از یک خاندان نژادهٔ دهقان بوده است و از آموزه‌هایی که در

این‌گونه خانواده‌ها به دختران یاد داده می‌شد - نظیر: سواد خواندن و نوشتن و تعلیم برخی هنرهای زیبا - (سنجد با: داستان دختران برزین دهقان، شاهنامه، مسکو، ج ۷، صص ۳۴۳ و ۳۴۴، Bayat - Sarmadi, pp., 188-189; Khaleghi, 1971, pp. 102-103, 200-202) بهره‌مند شده بود.

نکته دیگری که از مقدمه داستان بیژن و منیژه حاصل می‌شود، این است که فردوسی در جوانی نسبتاً ثروتمند بود و این موضوع را نظامی عروضی هم (ستن، ص ۷۵) تأیید می‌کند. گذشته از محتوای این مقدمه، نوع لغات و تعبیرات و نیز جنبه شعری ضعیف‌تر این داستان در مقایسه با بخش‌های دیگر شاهنامه، آشکارا نشان می‌دهد که داستان از سروده‌های دوره جوانی فردوسی است که بعدها در شاهنامه گنجانده شده است (مینوی: ۱۳۴۶، ص ۷۰۶۸، صفا: تاریخ ادبیات، ص ۴۶۲-۴۶۴، همو، حماسه‌سرایی، ص ۱۷۷-۱۷۹) اما این، تنها کار ادبی او پیش از سال ۳۶۷ ه.ق - برابر با ۳۸ سالگی وی - نیست و تا این زمان فردوسی اشعاری سروده بوده که گم شده است. در بعضی از تذکرها شعرهایی (در قالب قصیده، قطعه و رباعی) به او نسبت داده شده که شاید شماری از آنها مربوط به این دوره (پیش از ۳۶۷) باشد. در سده گذشته، هرمان اته مجموعه این ابیات را گردآوری و با ترجمه آلمانی منتشر کرده است (نیز نک. نفی زاده: ص ۱۳۳ و ۱۳۴، شیرانی: ص ۱۳۰، ۱۳۵).

منظومه یوسف و زلیخا مسلماً از فردوسی نیست (قریب! شیرانی، ص ۱۸۴-۱۷۶، مینوی، ۱۹۴۶، همو، ۱۳۴۶، ص ۱۲۵۹۵، نسفبسی: ۱۳۵۷، ص ۶۰۴، صفا: تاریخ ادبیات، ص ۴۸۸-۴۹۲، همو، حماسه‌سرایی، ص ۱۷۵ و ۱۷۶، Storey/ De Blois, V, 576-584).

بر پایه داستان‌هایی که در مقدمه بعضی از دست‌نویس‌های شاهنامه دیده می‌شود، فردوسی برادر جوان‌تری به نام مسعود یا حسین داشته است (نک. شاهنامه خالقی، ج ۱، مقدمه مصحح، ص ۳۱).

به هر حال، به استناد سخنان خود فردوسی او شاهنامه‌سرایی را بعد از سال ۳۶۵ ه.ق آغاز کرده است (شاهنامه، مسکو، ج ۹، ص ۳۸۱، بیت ۸۴۳) و از آن جایی که در دیباچه شاهنامه تصریح می‌کند که کار را پس از مرگ / کشته شدن ابومنصور دقیقی شروع کرده است (شاهنامه خالقی، ج ۱، ص ۱۳) باید در ۳۶۶-۳۶۷ ه.ق بدین کار پرداخته باشد.

فردوسی در آغاز قصد داشت برای ادامه دادن کار دقیقی به پایتخت سامانیان، بخارا،

سفر کند (همان، ج ۱، ص ۱۳، بیت ۱۳۵ و ۱۳۶) تا از نسخه‌ای از شاهنامه منشور ابومنصور محمد بن عبدالرزاق که مورد استفاده دقیقی و احتمالاً متعلق به کتابخانه دربار بود، بهره بگیرد، اما پس از این که دوستی (در مقدمه شاهنامه بایستقری با نام محمد لشکری معرفی شده است) از هم شهریاننش، دست‌نویسی از این منبع را در اختیار او گذاشت (شاهنامه خالقی، ج ۱، ص ۱۴، بیت ۱۴۰-۱۴۵) از این تصمیم منصرف شد و کار را در شهر خویش آغاز کرد. وی در این جا از حمایت منصور، پسر ابومنصور، نیز برخوردار بود. طبق گفته خود فردوسی، این مرد بسیار کریم، جوانمرد و باوفا بود و اعتقاد عظیمی در حق شاعر داشت و کمک‌های عالی درخور توجهی به او کرده بود (شاهنامه خالقی، ج ۱، ص ۱۴ و ۱۵، خالقی مطلق، ۱۳۶۴، ص ۳۵۸-۳۳۲، همو، ۱۳۵۶، ص ۱۹۷-۲۱۵)؛ هم‌چنین پس از کشته شدن ایرج (تصحیح خالقی، ج ۱، ص ۱۲۱، بیت ۵۱۳ و ۵۱۴) آنجا که فردوسی به اندرز و سرزنش کشنده پادشاه بی‌گناه پرداخته، شاید مرادش از چنین شهریاری منصور است.

در سراسر شاهنامه این تنها جایی است که فردوسی آشکارا از دریافت کمک مالی از کسی سخن گفته است و چون این کار را پس از مرگ / کشته شدن منصور انجام داده، دلیلی برای این گمان وجود ندارد که آن را برای جلب رضایت ممدوح ذکر کرده باشد. علاوه بر این، او ستایش منصور را حتی پس از افزودن مدح محمود بر مقدمه شاهنامه حذف نکرده و این نشان‌دهنده علاقه فراوان وی به منصور است (و نیز پیش از او به پدرش، ابومنصور) چنان که با گرایش‌های سیاسی و فرهنگی او (ابومنصور) موافق بوده است (خالقی، ۱۳۵۶، ص ۲۰۷-۲۱۱).

سال ۳۷۷هـ.ق که منصور در نیشابور دستگیر و به بخارا برده و در آنجا کشته شد، نقطه عطفی در زندگانی فردوسی بود. در شاهنامه از این زمان به بعد هیچ اشاره‌ای دال بر آسودگی جسمی و فراغ فکری نیست و در عوض شکایات گوناگونی درباره پیری، فقر و نگرانی و اضطراب دیده می‌شود. با این حال فردوسی توانست تدوین نخست شاهنامه را در سال ۳۸۴هـ.ق، سه سال پیش از بر تخت نشستن محمود، به پایان برساند (ترجمه بنداری، ج ۲، ص ۲۷۶، خالقی مطلق، ۱۳۶۴، ص ۳۷۸-۴۰۶، همو، ۱۳۶۵، ص ۱۲ و ۱۳). او پس از این نیز کار را ادامه داد. در ۳۸۷هـ.ق هنگامی که ۵۸ ساله یا اندکی بزرگتر بود، داستان سیاوخش

را به نظر درآورد (تصحیح خالقی، ج ۲، ص ۲۰۲، بیت ۱۲) و یک سال بعد، دنباله این روایت یعنی «کین سیاوخش» را سرود. (تصحیح خالقی، ج ۲، ص ۳۷۹، بیت ۷)

فردوسی اکنون با جوان توانگر و شادخوار مقدمه داستان بیژن و منیژه کاملاً تفاوت یافته بود. او از تهی دستی، پیری، ضعف بینایی و درد پا رنجور و گله‌مند بود و به جوانی خویش با افسوس می‌نگریست ولی با این همه آرزو داشت که چندان عمر داشته باشد تا شاهنامه را به سر برساند. در ۳۸۹ ه.ق فردوسی سُرایش پادشاهی انوشیروان را آغاز می‌کند و بار دیگر از پیری، درد پا، کم‌سویی چشم و از دست دادن دندان‌هایش می‌نالند و جوانیش را با تأسف به یاد می‌آورد (مسکو، ج ۸، ص ۵۲). اما با این وصف در این سال بسیار فعال است.

در سال ۳۹۱ ه.ق که فردوسی ۶۱ سال داشت، حدود ۴۳۰۰ بیت از تقریباً ۴۵۰۰ بیت داستان انوشیروان را به نظم کشید. وی از اینکه در این سن، باده دیگر مایه شادی و لذت نیست، شکوه می‌کند و از خداوند می‌خواهد که تا پایان گرفتن شاهنامه او را زنده بدارد (مسکو، ج ۸، ص ۳۰۴ و ۳۰۵، بیت ۴۲۸۶-۴۲۷۷). دو سال بعد در ۳۹۲ ه.ق، شاعر مشغول سرودن روایات پادشاهی بهرام سوم تا شاپور دوم (مجموعاً ۴ پادشاه با ۷۶ سال شاهی در کمی بیش از ۷۰۰ بیت) بوده است. معلوم نیست که در این سال چه حادثه‌ای روی داده که فردوسی را خرسندتر کرده است، به طوری که یک بار در آغاز پادشاهی بهرام سوم و بار دیگر در پایان پادشاهی شاپور دوم از علاقه خویش به می‌گساری سخن رانده است (مسکو، ج ۷، ص ۲۱۳، بیت ۱۹، ص ۲۵۶، بیت ۶۵۹-۶۵۷).

در نمونه نخست، واژه «روزبه» به کار رفته است که می‌توان در معنای خوش‌بخت یا به عنوان اسم خاص دانست و در هر دو مفهوم در شاهنامه دیده می‌شود. در معنای دوم، «روزبه» محتملاً نام خدمتکار فردوسی است.

این روزگار شادی به زودی سپری می‌شود و دو سال بعد (۳۹۴ ه.ق) فردوسی در آغاز جنگ بزرگ کیخسرو، ضمن مدح محمود به تأکید از ناامیدی برخاسته از فقر و ناتوانی خویش شکایت می‌کند. او ارزش کار خود را به محمود خاطر نشان می‌سازد و از وزیر وی، فضل بن احمد اسفراینی، می‌خواهد که درباره شاعر میانجی‌گری کند تا شاید

مورد عنایت محمود قرار گیرد (تصحیح خالقی، ج ۴، ص ۱۶۹-۱۷۴).

سال ۳۹۶ ه. ق برابر با ۶۷ سالگی فردوسی، بدترین دوره زندگی او بود. در این سال پسر جوان ۳۷ ساله او درگذشت. شاعر اندوه خویش را با زبان حالی صمیمانه و کاملاً ساده بیان و از پسرش به سبب پیشی گرفتن بر پدر در رفتن و تنها گذاشتن او شکایت کرده است. فردوسی از خداوند می خواهد که فرزندش را بیمارزد (مسکو، ج ۹، ص ۱۳۸ و ۱۳۹، بیت ۲۱۶۷-۲۱۸۴).

در این سوگ سروده، مصراع: «همی بود همواره با من درشت» (همان، بیت ۲۱۷۵) بسیار قابل توجه است. آیا بین پدر و پسر اختلافی وجود داشته است؟ و اگر اینگونه است آن تعارض چه بوده؟ فعلاً هیچ پاسخی نمی توان به این پرسش داد.

فردوسی این مرثیه را در پادشاهی خسرو پرویز آورده و حدوداً ۱۵۰۰ بیت بعد، در اواخر این بخش اشاره کرده که به ۶۶ سالگی رسیده است (مسکو، ص ۲۳۰، بیت ۳۶۸۱). این تاریخ با آنچه خود او پیشتر گفته، مطابقت ندارد. اما اگر توجیه ضرورت قافیه و نیز این واقعیت را بپذیریم که شاعر همواره - حتی در چنین موردی - درباره ارقام کاملاً دقیق نبوده است، می توان تصور کرد که دوره پادشاهی خسرو پرویز (اندکی بیش از ۴۰۰۰ بیت) در فاصله سال های ۳۹۵-۳۹۶ ه. ق و به هنگام ۶۶ یا ۶۷ سالگی او به نظم درآمده است. چنین تناقض آشکاری درباره سن دقیق شاعر در ضبط: «مرا شصت و پنج و ورا سی و هفت» که در بعضی نسخ آمده، وجود ندارد. در بخش تاریخ خسرو پرویز فردوسی از اینکه محمود به سبب بدگویی رقیبان به داستان های شاهنامه توجه نکرده است، گله می کند و از سالار شاه، نصر، - برادر جوان تر محمود - می خواهد که درباره او پادرمیانی کند و توجه محمود را به سوی شاعر جلب نماید (مسکو، ج ۹، ص ۲۱۰، بیت ۳۳۷۳-۳۳۷۸).

از این اشاره، نخست معلوم می شود که فردوسی هیچ پاداشی از محمود دریافت نکرده بوده و ثانیاً اینکه وی برخی از داستان های شاهنامه را پیش از بردن یا فرستادن همه کتاب، به طور جداگانه به غزنه فرستاده بوده است. فردوسی مکرر در شاهنامه از تنگ دستی خویش یاد کرده و بارها محمود، برادرش، نصر، و سپهدار او در توس را - که به نظر می رسد ابوالحارث ارسلان جاذب بوده است (شاهنامه خالقی، ج ۱، صص ۲۵ و ۲۶؛

اقبال) - ستوده است، اما هیچ اشاره‌ای وجود ندارد که مساعدتی از این افراد دریافت کرده باشد، برعکس - هم چنان که اشاره شد - او هر بار از بی‌عنایتی سلطان به کتابش نالیده است. فردوسی هم چنین در پایان شاهنامه (مسکو، ج ۹، ص ۳۸۱) گفته است که مهتران نسخه‌هایی از اشعار وی برای خود می‌نوشتند و تنها بهره‌ شاعر از آنها «احسنت» گفتنشان بود. او فقط از دو نفر به نام‌های علی دیلم بودلف و حیی بن قتیبه یاد می‌کند که یاریگر وی بودند. در بعضی دست‌نویس‌ها، علی دیلم و بودلف نام دو شخص است و این با نوشته نظامی عروضی (متن، ص ۷۷ و ۷۸، تعلیقات، ص ۴۵۶-۴۶۶) مطابقت دارد که اولی را کاتب شاهنامه و دیگری را راوی آن دانسته است. اگر قول نظامی عروضی درست باشد، این دو نفر هیچ‌گونه کمک مالی به فردوسی نکرده‌اند، بلکه بسان کاتبان و راویان قسمت‌هایی از شاهنامه برای بزرگان شهر توس، آنها نیز از کار فردوسی سود برده‌اند. در این صورت بیت ۸۴۹ (مسکو، ج ۹، ص ۳۸۱) در چاپ مسکو درست نیست و باید بر اساس ضبط نسخه بدل‌ها و مراجعه به چهارمقاله تصحیح شود.

حیی بن قتیبه به عنوان مسؤل امور مالی توس، گاه‌گاهی از فردوسی مالیات نمی‌گرفته است.

سرانجام فردوسی در هفتاد و یک سالگی، در ۲۵ اسفند ۴۰۰ ه.ق (۸ مارس ۱۰۱۰ م) شاهنامه را به پایان رساند (مسکو، ج ۹، ص ۳۸۱ و ۳۸۲) بر اساس اشارات نظامی عروضی (متن، ص ۷۵) و فریدالدین عطار (الهی‌نامه، ص ۳۶۷، اسرارنامه، ص ۱۸۹، بیت ۳۲۰۴ مدّت زمان کلی نظم شاهنامه ۲۵ سال بوده است. در هجوتامه سه بار سی سال و یک بار سی و پنج سال ذکر شده است (تصحیح مول، مقدمه، ص ۳۸، بیت ۱۱) ص ۹۰، بیت ۱۱ و ۲۰، ص ۹۱، بیت ۴). اگر آغاز سرایش شاهنامه را سال ۳۶۷ ه.ق و اتمام آن را (۴۰۰ ه.ق) بدانیم، نظم آن ۳۳ سال طول کشیده است و اگر کار سرایش را به پیش از ۳۶۷ ه.ق - نظم بیژن و منیژه - برگردانیم و زمانی را که پس از (۴۰۰ ه.ق) برای بازنگری در شاهنامه صرف شده است، بر آن بیفزاییم، رقم ۳۵ سال به حقیقت نزدیک‌تر است.

در شاهنامه بیت‌هایی است که به نظر برخی پژوهشگران به حوادث سال ۴۰۱ ه.ق اشاره دارد (مسکو، ج ۷، ص ۱۱۲، بیت ۲۰-۱۸، نفی‌زاده: ۱۳۶۲، ص ۱۰۰، پی‌نوشت ۳، مینوی: ۱۳۴۶،

ص ۴۰). احمد آتش بیش از دیگران به این موضوع پرداخته و ادعا کرده است که فردوسی در مدح محمود در دیباجه شاهنامه از کشمیر و قنوج در قلمرو او نام برده و چون محمود این نواحی را نخستین بار در سال‌های ۴۰۶ و ۴۰۹ ق. فتح کرده است، بنابراین فردوسی آخرین تجدیدنظر شاهنامه را در ۴۰۹ یا ۴۱۰ ق. انجام داده و آن را به غزنه فرستاده است. او هم چنین به این نتیجه رسیده که محمود برای شاعر صله فرستاد، اما این پاداش در سال ۴۱۱ ق. و بعد از وفات فردوسی به توس رسید (Ated, pp. 159-168).

نام‌های کشمیر و قنوج که در کنار اسامی دیگری مانند: روم (غرب)، هند، چین و غیره در این ستایش دیده می‌شود و چندین بار در متن شاهنامه نیز آمده است، به هیچ روی دال بر گشوده شدن این دو ناحیه به دست محمود نیست. وجود آنها در این مدیحه صرفاً از روی اختیارات و استقلال عمل شاعرانه است و نمی‌تواند قرینه هیچ‌گونه نتیجه‌گیری تاریخی باشد.

دانسته‌های ما درباره زندگی فردوسی پس از سال ۴۰۰ ق. محدود به گزارش نظامی عروضی (متن، ص ۸۲-۷۵) است. بر اساس چهارمقاله، پس از پایان شاهنامه، علی دیلمی نسخه‌ای از آن در هفت مجلد فراهم آورد و فردوسی به همراه راوی ماهر خویش، ابودلف، رهسپار غزنه شد. در آنجا به یاری وزیر محمود، احمد بن حسن میمندی، شاهنامه را به محمود تقدیم کرد ولی به دلیل رشک‌ورزی حاسدان و اعتقاد مذهبی خود، با حسن نظر محمود روبرو نشد و به جای شصت هزار دینار، پاداش وی پنجاه هزار درهم و نهایتاً بیست هزار درم تعیین شد. فردوسی از این کار بسیار دل‌آزرده گردید و به حمام رفت، بعد به هنگام خروج از حمام ققاعی نوشید و صله سلطان را میان ققاع فروش و خادم حمام تقسیم کرد و شبانه از ترس مجازات محمود از غزنه بیرون رفت. فردوسی، نخست شش ماه در هرات در دکان اسماعیل وراق، پدر ازرقی شاعر، پنهان شد و سپس در طبرستان به نزد اسپهبد شهریار، از آل باوند، پناه برد. گزارش سفر او به بغداد که در مقدمه تعدادی از دست‌نویس‌های شاهنامه دیده می‌شود و نیز داستان رفتن وی به اصفهان بر اساس بخش‌هایی الحاقی (نک. صفا: تاریخ ادبیات، ص ۴۷۶-۴۷۴، مینوی: ۱۳۴۶، ص ۹۸-۹۶، خالقی مطلق: ۱۳۶۴، ص ۲۳۳-۲۳۴) فقط یک افسانه است.

در طبرستان فردوسی صدیبت در هجو محمود سرود، اما حاکم طبرستان هجونا مه را به صد هزار درم خرید و از بین برد، از این روی فقط شش بیت از آن به صورت شفاهی باقی مانده که نظامی عروضی ثبت کرده است. بعد از آن طبق گزارش نظامی عروضی، محمود از رفتارش نسبت به فردوسی پشیمان شد و به توصیهٔ وزیری که پیشتر از او نام رفت، یک بار شتر نیل به ارزش بیست هزار دینار نزد او فرستاد. ولی هنگامی که شتران از دروازهٔ رودبار به توس وارد می شدند، پیکر شاعر از دروازه رزان شهر خارج می شد.

در گورستان، واعظ طبران، به دلیل شیعه بودن فردوسی، اجازه نداد تا جنازهٔ او در قبرستان مسلمانان دفن شود و لذا پیکروی در باغ شخصیش به خاک سپرده شد. نظامی عروضی یادآور می شود که او در سال ۵۱۰ هـ. ق آرامگاه فردوسی را زیارت کرده است (دربارهٔ ابن مکان، نک. تقی زاده: ۱۳۶۲، ص ۱۲۰ و ۱۲۱).

به استناد نوشتهٔ نظامی عروضی، از فردوسی تنها دختری به یادگار ماند و شاعر نیز در واقع صلهٔ سلطان را برای تهیهٔ جهاز او می خواست. اما پس از وفات فردوسی، دخترش صله را نپذیرفت و به فرمان محمود آن مال صرف تعمیر «رباط چاهه» بر سر راه نیشابور به مرو شد.

سال درگذشت فردوسی را دولت شاه سمرقندی (چاپ براون، ص ۵۲) ۴۱۱ هـ. ق ذکر کرده است و حمدالله مستوفی (ص ۷۴۳) و فصیح خوافی (ص ۱۲۹) ۴۱۶ هـ. ق نوشته اند. طبق تاریخ نخست، او به هنگام مرگ ۸۲ سال و بر پایهٔ گزارش دوم، ۸۷ سال داشته است. بیشتر جزئیات متن نظامی عروضی نادرست یا افسانه ای است (نک. برای نمونه، مقدمه قزوینی بر چهار مقاله، صص ۱۴ و بعد) برای نمونه او مدعی شده که فقط ۶ بیت از هجونا مه باقی مانده است، در حالی که در بعضی نسخه های شاهنامه، شمار ابیات آن تا ۱۶۰ بیت است.

بعضی محققان، هجونا مه را اصیل می دانند (تقی زاده: صص ۱۱۴، ۱۱۶، ۲۹-۳۱) (Nöldeke, pp. 29-31) اما محمود شیرانی ثابت کرد که بیشتر بیت های آن الحاقی و یا از متن خود شاهنامه است و بنابراین در اصالت هجونا مه تردید نمود.

به سبب بر ساخته بودن غالب ابیات هجونا مه، نمی توان اساس آن را انکار کرد و در آنجا بیت های زیبایی نیز وجود دارد که از متن شاهنامه برگرفته نشده است. به طور کلی چنین می نماید که شیرانی در مقاله اش اساساً در پی حمایت و دفاع از محمود بوده است (خالقی: ۱۳۶۳، ص ۱۲۱، ۹۷-۱۰۳، p. 97-103, Shahbazi).

در هجونا مه بی تی است (تصحیح مول، مقدمه، ص ۳۸، بیت ۱۰) که شاعر در آن به حدود هشتاد سالگی خویش اشاره کرده است. بر پایه این بیت او هجونا مه را پیش از ۴۰۹ ه. ق. سروده است.

بسیار محتمل است که وزیر حامی فردوسی، ابوالعبّاس فضل بن احمد اسفراینی بوده که شاعر او را در شاهنامه ستوده است، نه آن چنان که نظامی عروضی (ص ۷۸) نوشته، احمد بن حسن میمندی. از این شخص به رغم مقام و موقعیت مهمی که در دربار محمود داشته، هیچ ذکری در شاهنامه نرفته است. در افسانه هایی که در مقدمه شماری از دست نویس های شاهنامه آمده، میمندی به عنوان مخالف فردوسی در دربار محمود معرفی شده است.

این وزیر، سنی متعصبی بود و به شدت با رافضیان و قرامطه دشمنی می ورزید و احتمال دارد که در عزل اسفراینی از وزارت در ۴۰۱ ه. ق. و کشته شدن او در ۴۰۴ و نیز اعدام حسنک میکال - که متهم به داشتن تمایلات قرامطی گری بود - در سال ۴۲۲ ه. ق. نقش داشته است.

با این وصف پس از این که او در سال ۴۰۱ ه. ق. به جای اسفراینی بر مسند وزارت نشست، زبان مکاتبات دربار را که در زمان اسفراینی فارسی بود، به عربی برگرداند. میمندی تا ۴۱۲ ه. ق. وزیر بود و سپس معزول و زندانی شد و وزارت به حسنک میکال رسید.

بنابراین وزیری که گفته شده موجب پشیمانی محمود از رفتارش با فردوسی شد - به شرط صحت ماجرا - محتملاً حسنک بوده است نه میمندی. از این روی، اگر داستان نظامی عروضی درست باشد، تاریخ ۴۱۶ ه. ق. برای وفات فردوسی محتمل تر است (تک. نفی زاده: ۱۳۶۳، ص ۱۱۱-۱۱۳).

بعضی از جزئیات گزارش نظامی عروضی در منابع دیگر تأیید می‌شود. برای مثال، مؤلف تاریخ سیستان (نصحیح بهار، ص ۷ و ۸) نیز از سفر فردوسی به غزنه و برخورد او با محمود سخن گفته است. نظامی گنجوی (هفت پیکر، ص ۱۵، بیت ۴۷، همو، اقبال‌نامه، ص ۲۲، بیت ۱۴، همو، خسرو و شیرین، ص ۲۴ و ۲۵، بیت ۲۱ و ۲۲) و عطار (الهی‌نامه، ص ۳۶۷، بیت ۱۱-۱۳، اسرارنامه، ص ۱۸۸-۱۹۰، بیت ۳۲۰۳-۳۲۲۶، مصیبت‌نامه، ص ۳۶۷، بیت ۸) هم چندین بار به اختلاف شاعر و سلطان، به دلیل ناسپاسی محمود نسبت به فردوسی و حتی فحاشی فردوسی و بخشیدن صلهٔ سلطان اشاره کرده‌اند. عطار همچنین داستان خودداری و اعطای نمازگزارى بر پیکر فردوسی را نیز آورده است.

افزون بر این، در مقدمهٔ شاهنامه بایستقری روایتی از سفرنامهٔ ناصر خسرو نقل شده که طبق آن، ناصر خسرو در سال ۴۳۷ ه.ق، در راه سرخس به توس، در روستای چاهه کاروان‌سرای بزرگی می‌بیند و به او می‌گویند که این از پاداشی ساخته شده که محمود برای فردوسی فرستاد و چون او درگذشته بود، وارثش آن را قبول نکرد. این گزارش در نسخه‌های موجود سفرنامه نیست، اما سید حسن تقی‌زاده (۱۳۶۲، ص ۱۲۰ و ۱۲۱) آن را به احتمال، اصیل و درست دانسته است. تئودور نولدکه (1920, p. 33) نخست آن را جعلی می‌دانست، ولی بعد نظر خود را تغییر داد (1983, p. 63, n. 1).

هرچند که بعضی از جزئیات متن نظامی عروضی قابل تردید است، اما ما همواره دلایل قاطعی برای رد همهٔ نکات گزارش او نداریم.

محیط و شرایط اجتماعی:

در مقدمهٔ شماری از نسخ شاهنامه، پدر فردوسی «دهقانی» معرفی شده است که گرفتار فشار و ستم مسؤول مالیات توس شد. با اینکه این اشاره افسانه‌ای بیش نیست، ولی فردوسی بی‌تردید از طبقهٔ «دهقانان» (زمین‌داران / مالکان نژاده) بوده است.

بر پایهٔ متن نظامی عروضی (ص ۷۵) او یکی از دهقانان توس بود و در روستای خویش دارایی درخور توجهی داشت که با درآمد آن می‌توانست بی‌نیاز از کمک دیگران زندگی کند. طبق همان کتاب (ص ۸۳) فردوسی درون دروازهٔ شهر باغی داشت که در همان جا نیز

دفن شد (نک. جلوتر، بهار، صص ۱۲۸ و ۱۲۹).

دهقانان حافظ تمدن، آیین‌ها و فرهنگ باستانی از جمله روایات ملی بودند (نک. مقدمه

مول بر شاهنامه، ص ۷، Nöldeke, Geschichte der Perser, p. 440، صفا، حماسه‌سرایی، ص ۶۲-۶۴).

در شاهنامه از یک سو دهقان در کنار «آزاده»، به معنی «ایرانیان» دیده می‌شود و از سوی دیگر به همراه «موبد» (روحانی زرتشتی) در معنای «نگاهبان و راوی داستان‌های باستان».

در اینجا، داستان برزین - که مربوط به دهقانان است - (مسکو، ج ۷، ص ۳۴۱-۳۴۶) برای آگاهی اجمالی از ویژگی زندگی این طبقه سودمند است. از مقایسه این روایت با داستان همسر کشاورز در همان دوره پادشاهی (همان، ص ۳۸۰-۳۸۴) تفاوت زندگی دهقان با یک کشاورز ساده آشکار می‌شود.

در هر حال فردوسی از یکی از این خاندان‌های نسبتاً ثروتمند «دهقان» بوده است که در سده‌های دوم و سوم هجری، بیشتر به منظور حفظ پایگاه اجتماعی خویش مسلمان شدند و به همین دلیل نه تنها به رغم مقتضیات پذیرش دین تازه، از فرهنگ نیاکانی خود روی برنگرداندند، بلکه نگهداری و انتقال آن را نیز هدف اصلی زندگیشان قرار دادند. پایه‌های شخصیت فردوسی و روح ملی اثر او، در وهله نخست زیر تأثیر خودآگاهی ملی این طبقه و محیطی که نبوغ و استعداد وی در آن پرورش یافت، شکل گرفت. خراسان حداقل از زمان قیام ابومسلم، مرکز فعالیت‌های سیاسی، مذهبی، ملی و فرهنگی شده بود. با ترجمه و تدوین شاهنامه منشور معروف به شاهنامه ابومنصوری، به فرمان ابومنصور محمد بن عبدالرزاق در سال ۸۳۴۶ ق. - که بعدها منبع اصلی فردوسی واقع شد - زبان و فرهنگ ملی که در جریان‌های پیشین در خراسان کمتر مورد توجه بود (یا اصلاً نبود)، جایگاه ویژه‌ای در نگرش و اهداف سیاسی ابومنصور یافت (سینوی: ۱۳۴۶، ص ۵۵-۵۲).

فردوسی جوان که به هنگام تألیف شاهنامه ابومنصوری بیش از ۱۷ سال نداشت، احتمالاً بسیار تحت تأثیر این اقدام ملی و فرهنگی قرار گرفت. در این سال‌ها بود که تربیت دهقانی در کنار احساسات ملی او، فضای مناسبی را به وجود آورد و بنیان‌های

شعروى را پایه‌ریزی کرد.

بر همین بنیاد آن چنان که نولدکه نیز یادآوری کرده (1920, pp. 36, 40-41)، ایران‌گرایی فردوسی در هر بیت شاهنامه آشکار است. نمودهای ایران‌دوستی فردوسی نه فقط در انتقال فرهنگ، سنت‌ها، آیین‌ها و ادبیات ایران باستان به ایران عصر اسلامی، بلکه در گسترش فارسی به عنوان زبان ملی هم قابل ملاحظه است.

بدین طریق، کوشش برای حفظ هویت ایرانی به هنگامی که ایران به بهانه وحدت جامعه اسلامی با خطر تازی مآبی، روبرو شده بود - با وجود فعالیت‌هایی که پیش از روزگار فردوسی با نهضت شعوبیه آغاز شده بود - سرانجام با زحمات و تلاش‌های فردوسی به ثمر نشست و از این روی ایران عمیقاً مدیون اوست که پیوندهای تاریخی و هویت ملی و فرهنگی آن را مورد توجه جدی خویش قرار داد.

تعلیم و تربیت:

از آن جایی که فردوسی بر خلاف بسیاری از شاعران، در اثر خویش به اظهار فضل و دانش نپرداخته، بحث در باب تعلیم و تربیت او کار دشواری است. در کنار این، ویژگی خردمدار شاهنامه نشان می‌دهد که ما تنها با یک شاعر بزرگ روبرو نیستیم، بلکه او کسی است که فراز و نشیب‌های زندگی را با معیار خرد ارزیابی می‌کند و این، بدون آگاهی فردوسی از دانش‌های زمان خویش امکان‌پذیر نبوده است.

با وجود این، نولدکه (1920, p. 40) بر این گمان است که فردوسی علوم عصر خود به‌ویژه علوم دینی و فلسفی را به طور رسمی نیاموخته بود و در حد یک شخص باسواد از این موضوعات اطلاع داشت (برای جهان‌بینی فردوسی، نک. خالقی مطلق: ۱۳۷۰، ص ۷۰-۵۵). او هم چنین معتقد است که فردوسی بهلوی نمی‌دانست (1920, p. 12, n. 1). در مقابل، نظر تقی‌زاده (ص ۱۲۶) و شیرانی (ص ۱۷۰ و ۱۷۱) این است که فردوسی با دانش‌های روزگار خود کاملاً آشنا بوده است. بدیع‌الزمان فروزانفر (ص ۴۹-۴۷) و احمد مهدوی دامغانی (ص ۲۲) بر این باورند که او حتی در زمینه شعر و نثر عربی نیز معلومات وسیعی داشته است.

سعید نفیسی (۱۳۵۷، ص ۹ و ۱۰)، حبیب یغمایی (ص ۶) و لازار (pp. 25-41) پهلوی دانی فردوسی را می‌پذیرند، اما محمدتقی بهار (ص ۱۳۵-۹۶) و شاپور شهبازی (pp. 39-41) در این باره موافق نظر تولدکه هستند.

تولدکه در مقاله دیگری، به پیروی از تقی زاده نوشت که او پیشتر چنان که باید به عربی دانی فردوسی توجه نکرده بود (1983, p. 63) ولی به نظر می‌رسد که وی این کار را بیشتر برای جلب رضایت ایرانیان و احترام به آنها انجام داده است. به گمان بسیار، فردوسی عربی را در مکتب آموخته بود.

دشواری اصلی زبان پهلوی در عصر فردوسی و برای شخصی مانند او، خط آن بوده است، لذا اگر کسی متنی به این زبان را برای فردوسی می‌خواند، احتمالاً او معنای کلی آن را درمی‌یافت. اما در شاهنامه اشاره یا قرینه مستقیمی که بر آگاهی فردوسی از عربی یا پهلوی دلالت کند، دیده نمی‌شود.

او در مقدمه داستان بیژن و منیژه می‌گوید که مهربان یارش «دفت‌پهلوی» برای وی می‌خواند (تصحیح خالقی، ج ۳، ص ۳۰۵، بیت ۱۱۹، ص ۳۰۶، بیت ۲۲) ولی فردوسی، شاهنامه ایومتنصوری را نیز «پهلوی» نامیده است (تصحیح خالقی، ج ۱، ص ۱۲، بیت ۱۲۳) و بر همین اساس «پهلوی» را باید «پهلوانی» یا «پارسی فصیح یا حماسی» معنی کرد. به هر صورت در شاهنامه شاهی درباره اینکه فردوسی می‌توانسته زبان پهلوی را بخواند، وجود ندارد.

مذهب:

چنان که از متن شاهنامه (تصحیح خالقی، ج ۱، ص ۱۰ و ۱۱) و منابع کهن (نظامی عروضی: متن، ص ۸۰ و ۸۳، نصیرالدین قزوینی: ص ۲۵۱ و ۲۵۲) برمی‌آید، فردوسی مسلمانی شیعه بوده است. با این حال اخیراً برخی در مذهب و تشیع او تردید کرده‌اند. گروهی او را صرفاً و به‌طور کلی شیعه دانسته‌اند (یغمایی: ص ۲۳ و ۲۸) و عده‌ای مانند بهار (ص ۱۴۹) این پرسش را مطرح کرده‌اند که فردوسی پیرو کدام یک از فرقه شیعه (زیدی، اسماعیلی یا دوازده امامی) بوده است؟

نولدکه (1920, p. 40) او را شیعه می‌داند، اما معتقد است که عضو هیچ یک از گروه‌های افراطی (غلاة) نبوده است. شیرانی (ص ۱۱۱-۱۲۶) فردوسی را سنی یا شیعه زیدی معرفی کرده، ولی منظور اصلی او دفاع از تسنن محمود بوده است. محیط طباطبایی (ص ۲۳۳-۲۴۰) نیز وی را شیعه زیدی شناخته است. عباس زریاب‌خویی (ص ۱۴-۲۳) درباره اسماعیلی بودن فردوسی بحث کرده، در حالی که احمد مهدوی دامغانی (ص ۲۰-۵۲) به این نظر رسیده که او شیعه دوازده امامی بوده است (و نیز نک. Shahbazi, pp. 49-53).

مهم‌ترین گواه این نظر که فردوسی سنی یا شیعه زیدی بوده، بیت‌هایی است که در بسیاری از نسخه‌های شاهنامه، در دیباجه کتاب، در ستایش ابوبکر، عمر و عثمان آمده است. اما این ابیات به دلایل لغوی و سبک‌شناختی و نیز از آن روی که تسلسل و ارتباط بیت‌ها را برهم می‌زند، از افزوده‌های بعدی است (Nöldeke, 1920, p. 39). ینمای: ص ۲۷، خالقی مطلق: ۱۳۶۵، ص ۲۸-۳۱) با کنار گذاشتن این بیت‌ها، هیچ شکی در تشیع فردوسی باقی نمی‌ماند.

هم‌چنین باید اشاره کرد که توس به مدّت طولانی مرکز تشیع بود (1920, p. 39) و خاندان ابومنصور محمد بن عبدالرزاق نیز ظاهراً بر این مذهب بودند. از سوی دیگر فردوسی نسبت به مذهب اهل تساهل بود و آن گونه که نولدکه نیز یادآور شده، برخورد او با مذهب، معتدل و به دور از هرگونه تعظیم و مبالغه است و وی هیچ‌جا اعتقاد عمیق اسلامی خود را نشان نداده است.

البته در شاهنامه (برای نمونه، مکر، ج ۹، ص ۳۱۵، بیت ۵۶) اشاراتی وجود دارد که حتی اگر مربوط به منابع آن بوده باشد، نمی‌تواند بر قلم یک مسلمان متعهد جاری شود (Nöldeke, 1920, pp. 38-39).

اما از طرف دیگر فردوسی تعصب جانب‌دارانه‌ای به فرقه مذهبی خویش اظهار کرده و چنان که از دیباجه شاهنامه برمی‌آید، آن را یگانه مذهب درست و بر حق اسلامی دانسته است. به نظر محققان معاصر، این کار از آن روی است که در سده‌های نخستین اسلام در ایران، تشیع و حرکت‌های ملی در خراسان، تقریباً متحد و هم‌گام بوده، چنان که خلیفه بغداد و حامیان سیاسی او در ایران هرگز نتوانستند جدایی و فاصله قابل توجهی

میان مجوس (یعنی، زرتشتیان)، زندیق (مانویان)، قرامطه (پیروان مذهب اسماعیلی) و رافضیان (شیعیان در معنای عام) ایجاد کنند (نک، بندادی: ترجمه، ص ۳۰۷ و بعد). صرف نظر از همه اینها، فردوسی - چنان که نولدکه هم خاطر نشان کرده - یکتاپرست و مؤمنی میانه‌رو بوده است (Nöldeke, 1920, pp. 36-40, تکی‌زاده: ۱۳۶۲، ص ۱۲۵ و ۱۲۶).

وی بر فلاسفه و آنهایی که در پی اثبات حقیقت پروردگار هستند، می‌تازد و معتقد است که خداوند را نمی‌توان با چشم خرد، دل و دلیل شناخت، بلکه با مشاهده آفریده‌هایش باید به وحدانیت هستی او اعتراف کرد (خستو شد) و بنا بر این خدا را بی‌هیچ چون و چرای دینی می‌پرستد (خالقی مطلق: ۱۳۵۲، ص ۷۰۶۶، همو، ۱۳۷۰، ص ۵۷۵۵).

به اعتقاد فردوسی هر نیک و بدی که بر انسان روی می‌نماید، فقط به خواست یزدان است و باور به نقش سعد و نحس بخت یا تقدیر، در واقع کم‌توجهی به حقانیت، یگانگی و قدرت خداوند است. این اعتقاد خالص به وحدانیت و قدرت یزدان در شاهنامه با تقدیرگرایی‌ای که احتمالاً از تأثیرات آیین زروانی عصر ساسانی است، در تقابل قرار می‌گیرد و گاه نمودهای تناقض آمیزی در آن به وجود می‌آورد (خالقی مطلق، ۱۳۶۲، ۱/۲، ص ۱۰۷-۱۱۴، همو، ۱۳۷۰، ص ۶۸۵۵، Banani, pp. 96-119, Shahbazi, pp. 49-59).

فردوسی به سبب تربیت دهقانی، با فرهنگ و آیین‌های باستانی ایران آشنایی داشت و با مطالعه روایات و سنت‌های کهن، دامنه این آگاهی را گسترده‌تر نیز کرد، به طوری که بعدها این معلومات بخشی از جهان‌بینی شعری او را تشکیل داد. در این باره شواهد بسیاری در شاهنامه یافته می‌شود که برای نمونه می‌توان به آیین باده‌گساری اشاره کرد. به تصریح شاهنامه، در معتقدات کهن ایرانی، می‌نشان‌دهنده واقعیت ذات (گوهر) آدمی است (شاهنامه، تصحیح خالقی، ج ۵، ص ۳ و ۴). انسان باید در ایام شادکامی شراب بنوشد (همان، مسکو، ج ۷، ص ۱۹۲، بیت ۶۵۸ و ۶۵۹) ولیکن شادی و سرور آن است که از باده‌خواری حاصل شود نه از مستی (مسکو، ج ۸، ص ۱۰۹، بیت ۹۶۴ و ۹۶۵). او تازیانی را که با سنت می‌گساری بیگانه‌اند، نکوهش می‌کند (مسکو، ج ۹، ص ۳۲۰، بیت ۱۱۳).

مهم‌ترین ویژگی‌های اخلاقی فردوسی عبارت است از: حفظ عفت و پاکی بیان (Nöldeke, 1920, p. 55, n. 2) صداقت و صمیمیت (نصحیح خالقی، ج ۳، ص ۲۸۵، بیت ۲۸۷۹ و

۱۲۸۸۰ مسکو، ج ۸، ص ۲۰۶، بیت ۲۶۲۶ و ۲۶۲۷، صفا: حماسه سربانی، ص ۲۰۳، یغمایی: ص ۱۴ و ۱۵)، ادای سپاس به سَلَف خویش، دقیقی، و در عین حال انتقاد صریح از شعر او (تصحیح خالقی، ج ۱، ص ۱۳، ج ۵، ص ۷۵ و ۷۶، بیت ۱۷۵ و ۱۷۶)، به همان صراحت و صداقت اندرزگویی وی به شاهان برای رعایت انصاف و داد (مسکو، ج ۷، ص ۱۱۴، بیت ۳۱-۲۹؛ ج ۸، ص ۶۲، بیت ۱۶۶-۱۶۱)، عقیده به جاودانگی نام نیک (خالقی، ج ۱، ص ۱۵۶ و ۱۵۷، بیت ۱۰۶۱ و ۱۰۶۲)، سخن گفتن زیبا و ارزشمند (خالقی، ج ۲، ص ۱۶۴، بیت ۵۷۶-۵۷۴) و انصاف نسبت به دشمنان (خالقی، ج ۳، ص ۱۶۳، بیت ۹۳۷ و ۹۳۸، ج ۴، ص ۶۴، بیت ۱۰۱۲) که این مطابق اصول رفتار پهلوانی است. ولی در مواقع چیرگی دشمنان بر ایران، به ویژه در پایان شاهنامه، خود او سخت به مخالفت با تازیان و ترکان برمی خیزد (Nöldeke, 1920, pp. 38, 41).

یقیناً این ویژگی‌ها و تلقی‌ات در منابع فردوسی بوده، اما وی در اثر خویش آنها را با یک اعتقاد کامل و استوار درآمیخته است. به طور کلی چنین می‌نماید که ارزش‌های اخلاقی مورد نظر خود فردوسی و مآخذ او در تعاملی دوسویه قرار گرفته است، بر همین اساس بعضی از تعالیم و ضوابط اخلاقی شاهنامه مانند: ستایش کار و کوشش، نکوهش کاهلی، سفارش به میانه‌گزینی، ذمّ‌آز، علم‌ستایی، تشویق به دادگری و مدارا، مهربانی با زنان و کودکان، میهن‌پرستی، علاقه و وفاداری قومی، تخطئه شتابکاری، مشورت و تأمل در کارها، ستایش راست‌گویی و مذمت دروغ، نکوهش خشم و رشک، باور به ناپایداری جهان - که در جاهای گوناگون شاهنامه خصوصاً در پایان داستان‌ها دیده می‌شود - و غیره، ظاهراً اصولی است که از سوی فردوسی ارائه و توصیه شده است (نک. اسلامی: ص ۷۳-۶۴).

باورداشت‌های دیگر او عبارت است از: واقعی دانستن داستان‌های منابع خود (شاهنامه، خالقی، ج ۱، ص ۱۲، بیت ۱۱۳ و ۱۱۴) و اعتقاد عمیق به ارزش‌های ماندگار اثر خویش که این موضوع بارها در شاهنامه تکرار شده است (برای نمونه، تصحیح خالقی، ج ۴، ص ۱۷۳ و ۱۷۴، بیت ۶۸۶۶، برای شواهد دیگر، نک. یغمایی: ص ۱۷-۱۵، Nöldeke, 1920, pp. 34-35).

و نهایتاً اینکه فردوسی گویا به لطیفه‌گویی و مزاح نیز علاقه‌مند بوده است (برای مثال، دربارهٔ رودابه، نک. تصحیح خالقی، ج ۱، ص ۲۴۳، بیت ۱۱۵۸، مزاح منوچهر با زال، همان، ص ۲۵۳، بیت

۱۲۸۸-۱۲۸۳، مطایبه سام و سبندخت یا یکدیگر، همان، ص ۲۶۲، بیت ۱۴۰۹-۱۴۰۷، ظرافت مادر کفشگر جوان نزد شاه، مسکو، ج ۷، ص ۳۲۵، بیت ۳۳۶-۳۳۶.

مجموع این دیدگاه‌های پخته، فصیح و صمیمانه و نیز تعالیم اخلاقی درباره جهان و انسان، موجب شده است که فردوسی از همان آغاز خود را با عناوینی چون: حکیم، دانا و فرزانه بنامد، لذا وی با اینکه به مکتب فلسفی ویژه‌ای نبیوسته و از نظریات گوناگون علمی و فلسفی روزگار خویش اطلاعات کاملی کسب نکرده بوده است، همچون یک فیلسوف به نظر می‌رسد.

فردوسی و سلطان محمود:

فردوسی در جاهای مختلف شاهنامه، در کل حدود ۲۵۰ بیت - که بعضی از آنها نیز بسیار مبالغه‌آمیز است - به مدح محمود اختصاص داده و نام او و کنیه‌اش، ابوالقاسم، را تقریباً سی بار آورده است. اما صداقت و خلوص او در ده بیت ستایش منصور در دیباج شاهنامه هرگز در ابیات مربوط به محمود دیده نمی‌شود. در عین حال او آشکارا یا به اشاره، به اندرز محمود هم پرداخته است. (برای نمونه، مسکو، ج ۷، ص ۱۱۴ و ۱۱۵، بیت ۴۰-۲۹، ج ۸، ص ۱۵۳ و ۱۵۴، بیت ۱۷۰۰-۱۷۰۴، ص ۲۹۲، بیت ۲۰۸۰ و ۴۰۸۱)

اوج این اشارات پوشیده‌مربوط به محمود، در پایان شاهنامه در نامه رستم، سپه‌دار ساسانیان، به برادرش، در شب نبرد قادسیه دیده می‌شود، مخصوصاً در بیتی که پیش‌بینی می‌کند بنده بی‌هنری پادشاه خواهد شد (مسکو، ج ۹، ص ۳۱۹، بیت ۱۰۳). این بیت به مثابه پلی است که ما را از مدح اغراق‌آمیز محمود در شاهنامه به نکوهش شدید او در هجوتامه منتقل می‌کند. امید فردوسی به صله محمود یکی از دلایل ستایش او بوده است (Nöldeke, 1920, p. 34). ولی آن‌چنان‌که پیشتر نیز اشاره شد، در شاهنامه هیچ نشانی از دریافت کمک و مساعدت محمود نیست (Nöldeke, pp. 27-29).

این مدح باید اشارتی سنجیده و کلی تلقی شود که شاعر از سر فقر و نیاز مجبور به سرایش آن شده است (اسلامی: ص ۵۹ و ۶۰).

با قدرت‌یابی محمود در خراسان، فردوسی شیعه مذهب سرانجام بر آن می‌شود که

پس از پایان کار شاهنامه، نام او را در شعر خویش بیاورد. موضوع این بود که او نمی‌توانست منتظر بماند تا بعد از اتمام کار طبق سنت‌های شعر روایی فارسی مدیحه‌ای بر دیباجه آن بیفزاید، بلکه ناگزیر بود ستایش‌های مستقلی بسراید و یا آنها را در آغاز داستان‌هایی که می‌خواست بعدها به غزنه بفرستد، بگنجاند. مدایح دیگر نیز می‌توانست در ابتدای هر یکی از مجلدات هفت‌گانه شاهنامه قرار داده شود، اما فردوسی به پایان شاهنامه نزدیک می‌شد و محمود هنوز توجهی به او نشان نداده بود و این سبب اشاراتی تعریض‌آمیز به محمود شد تا اینکه سرانجام در هجوتامه تقریباً همه مدایح خویش را پس گرفت.

شاعر در هجوتامه چندبار از «از این نامه» یاد می‌کند و این باعث شده است که نولدکه (1920, p. 29) نتیجه بگیرد که هجوتامه به عنوان ضمیمه شاهنامه سروده شده و مراد فردوسی از این کار باز پس گرفتن و لغو ستایش‌های خویش بوده است. بنابراین شاهنامه همان‌گونه که فردوسی نیز در هجوتامه خویش یاد آور شده (مقدمه مول، ص ۳۸، بیت ۳ و ۴) به نام محمود نبوده است. نظامی عروضی (متن، ص ۴۹ و ۵۰) هم این نکته را بیان کرده است (هم چنین، نک. Shahbazi, 1991, pp. 83-105).

فردوسی، شاعر و داستان‌سرا: علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

در کتاب‌هایی که درباره فن شعر نوشته شده (مانند: المعجم شمس‌الدین رازی) و بیشتر به فصاحت و بلاغت و سبک شعری به عنوان عناصر ویژه سخن پرداخته شده است، شاهنامه مورد توجه درخور قرار نگرفته است. تا امروز کارهای جدی اندکی درباره هنر شعری فردوسی صورت گرفته است و بر همین اساس بحث ما نیز در این موضوع فزاتر از مسائل و اصول کلی نخواهد بود.

به هنگام گفتگو از توفیق فردوسی در نظم شاهنامه، از یک سو باید به تمامیت شاهنامه به عنوان یک کل توجه داشت و از طرف دیگر به ذوق و نبوغ هنری فردوسی در مقام داستان‌سرا.

در سراسر شاهنامه، میان لفظ و معنی و فکر و احساس تعادل ماهرانه‌ای ایجاد شده

است. نبوغ فردوسی در آفرینش یک زبان شکوهمند و پرتحرک حماسی - که موجز اما به جا و به دور از تعقید است - در استحکام سبک او بسیار مؤثر بوده است.

مهم‌ترین صنایع و ویژگی‌های شعری در شاهنامه عبارت است از: مبالغه، جناس، تکرار، همانندی‌ها (تشبیهات و استعارات)، تصویرهای گویا و نشانگر، ضرب‌المثل‌ها، تمثیلات و آموزه‌های اخلاقی.

مبالغه به عنوان مهم‌ترین اصل زبان حماسه، به منظور افزایش واکنش‌های هیجانی و احساسی خواننده به کار می‌رود. بعضی از انواع جناس برای ایجاد موسیقی کلامی است که کشش و ضرباهنگ زبانی را با استفاده از دلالت‌های صوتی بالا می‌برد. متداول‌ترین انواع جناس یکی آن دسته است که دو واژه مشابه را شامل می‌شود: به چنگ آر چنگ و می آغاز کن (مسکو، ج ۵، ص ۷، بیت ۱۹) و دیگری جناس آوایی: شد از رخسار رخشان و از شاه شاد (خالقی: ج ۲، ص ۱۲۵، بیت ۹۳)؛ کلاه و کمان و کمند و کمر (خالقی: ج ۳، ص ۱۴۷، بیت ۶۷۵).

چنین تأثیری گاه با تکرار یک واژه به وجود می‌آید: بدو گفت نرم ای جوانمرد نرم (خالقی: ج ۲، ص ۲۲۲، بیت ۶۸۳)؛ مکن شه‌ریارا جوانی مکن (خالقی: ج ۵، ص ۳۶۳، بیت ۸۴۶)

هم‌چنین گاهی برخی از همانندسازی‌ها برای تبیین و ترسیم یک زبان تجسمی و تصویری به کار رفته است که تصویر را عینی و ملموس می‌کند. در میان انواع همسان‌انگاری‌های شاهنامه، نخست باید از مشابهات کوتاه یاد کرد که در آنها کلمات دال بر تشبیه و مقایسه دیده نمی‌شود (استعاره‌های فشرده) و دیگر از مقایسه‌های صریح (یعنی: تشبیهات، برای نمونه‌های دیگر، نک. Nökdeke, 1920, pp. 69-71. صفا: حماسه‌سرایی، ص ۲۶۷-۲۷۷)

فردوسی از تشخیص: به بازیگری مانند این چرخ مست (خالقی: ج ۳، ص ۵۶، بیت ۴۷۷) ارسال‌المثل: همان بر که کاری همان بدروی (خالقی: ج ۱، ص ۱۱۴، بیت ۳۸۳) و تمثیل نیز - که توضیح یک نکته و موضوع به یاری نمونه دیگری است - (برای مثال، همان، ص ۲۱۶، بیت ۷۷۳-۷۷۰) به عنوان تصویر استفاده می‌کند. در هر یک از این سه آرایه شعری، تصویر از سر اندیشه و فکر آفریده می‌شود. نمونه دیگری از این موضوع، بهره‌گیری از زبان برای اندرزهای اخلاقی است (توانا بود هر که دانا بود، همان، ص ۴، بیت ۱۴).

از سوی دیگر وی از صناعتی که زبان را پیچیده یا از معنای مورد نظر دور می‌کند، پرهیز دارد، از همین روی استعاره‌های دشوار، ساخت‌های نحوی پیچیده، لغز و معما و عبارات باستان‌گرایانه در شاهنامه بسیار نادر است (Nöldeke, 1920, pp. 64-65).

استعاره‌هایی از قبیل: اژدها برای شمشیر، نرگس و جادو برای چشم، مرجان، لعل و یاقوت برای لب، لاله برای رُخسار، دُر برای اشک، دندان و سخن، سرو برای قد و نظایر آن، بخشی از موضوعات، بن‌مایه‌ها و تصویرهای سنتی شعر فارسی است.

مهم‌ترین مقولات توصیفی در شاهنامه، وصف نبرد، زیبایی انسان‌ها و جمال طبیعت است. با اینکه فردوسی احتمالاً بشخصه در نبرد شرکت نداشته اما توصیف‌هایش از صحنه‌های پیکار بسیار تصویری و آن‌گونه که نولدکه نوشته (1920, p. 59) متنوع و توأم با تحرک و تأثیری مهیج است، چنان که به رغم ایجاز آنها، خواننده می‌پندارد که وقایع در برابر چشم او روی می‌دهد. داستان دوازده رخ (نصحیح خالقی، ج ۴، ص ۱۶۶-۳) یکی از نمونه‌های ویژه این موضوع است (Nöldeke, ibid).

فردوسی پهلوانانش را ساده و آسان به عرصه نیاورده، بلکه با آنها زیسته و در غم و شادیشان سهیم شده است. او در مرگ یلان ایران اندوهگین می‌شود، ولی از کشته شدن دشمنان ایران هم اظهار شادی نمی‌کند.

صفا و صداقت فردوسی، احساسات و عواطف وی را به خوانندگان منتقل می‌کند. هنگام توصیف زیبایی انسان‌ها، اگر مورد وصف، زن باشد، او در اوج هنرمندی خویش است (برای نمونه، نک. خالقی: ج ۱، ص ۱۸۳ و ۱۸۴، بیت ۲۸۷-۲۹۳).

فردوسی به عنوان دهقان ارتباط نزدیکی با طبیعت داشته و به همین دلیل توصیف طبیعت در شعر او - بر خلاف صبغه تزینی اوصاف مثلاً شعر نظامی - جاندار و طبیعی است. در میان توصیف‌های او از طبیعت، تصویرهای طلوع و غروب خورشید و نیز وصف فصول سال خصوصاً بهار در مقدمه داستان‌ها، درخور توجهی ویژه است (نک. برای نمونه، نصحیح خالقی، ج ۵، ص ۲۱۹ و ۲۲۰، بیت ۹۰۱).

هنر شعری فردوسی با مهارت او در مقام یک داستان‌سرا، همراه و همگام است. روایات اصلی معمولاً با خطبه‌ای آغاز می‌شود که دربردارنده توصیه‌های اخلاقی و

وصف طبیعت یا احوال خود شاعر است. در نمونه‌هایی که شامل مواضع اخلاقی است، ارتباط‌هایی میان محتوای خطبه و موضوع داستانی که در پی می‌آید، دیده می‌شود. از جمله در مقدمه داستان‌های رستم و سهراب، رفتن کاووس به مازندران و فرود پسر سیاوخش. چنین پیوندهایی گاه در مقدمه‌های شامل بر توصیفات طبیعت نیز به نظر می‌رسد (خالقی مطلق: ۱۳۵۴، ص ۷۲-۶۱، مهر، ۱۳۶۹، ص ۱۲۳-۱۲۱). پس از این خطبه‌ها، داستان آغاز می‌شود و بی‌هیچ درنگی ادامه می‌یابد.

در داستان‌های مهم شاهنامه روی داده‌ها نه در شیوه‌ای کاملاً مستقیم ارائه می‌شود که در همان آغاز از کوتاه‌ترین راه ممکن به نتیجه بینجامد و نه به روش انشعابی (از این شاخه به آن شاخه) که موضوع اصلی روایت فراموش شود، بلکه شاعر جزئیات ویژه وقایع را بدون اینکه داستان از روند اساسی خود خارج شود، توضیح می‌دهد و بدان تحرک و تنوع می‌بخشد (برای نمونه، نک. مشاجره نگهبانان مهراب با کنیزکان رودابه در شاهنامه، نصیح خالقی، ج ۱، ص ۱۹۶، ص ۴۷۷-۴۶۸، p. 17, Nöldeke, 1920).

بسیاری از شاعران داستان‌سرای پرو فردوسی به ساختار ابیات مستقل بیشتر از کلیت داستان توجه نشان داده‌اند. در چنین منظومه‌هایی، ناظم بیش از شخصیت‌های داستان سخن می‌گوید و در گفتگوهای روایی، تفاوت بسیار اندکی میان منش و نگرش اشخاص داستان ملاحظه می‌شود، زیرا متکلم هم چنان ناظم داستان است که در نقش شخصیت‌های مختلف صحبت می‌کند. در نتیجه در این گونه داستان‌ها به استثنای ویس و رامین فخرالدین گرگانی و سروده‌های نظامی، استقلال و فردیت چهره‌ها نسبت به نوع (تیپ) کمتر است.

بر خلاف این، گفتگوها در شاهنامه واقع‌گرایانه و غالباً مباحثه‌ای است و شاعر از تأثیرات مطلوب آنها برای نشان دادن احوال درونی پهلوانانش استفاده می‌کند و تا حدودی از همین روی است که بسیاری از قهرمانان شاهنامه در میان ما زنده‌اند و ما آنها را می‌شناسیم. با توجه به اینکه پهلوانان شاهنامه چهره‌هایی مستقل و اصیل هستند، گاه اختلاقی‌هایی بین آنها پیش می‌آید که منجر به نزاع و برخورد می‌شود و این، وقایع را سخت پویا و نمایشی می‌کند. نمونه‌ای از آن، تعارض موجود در داستان رستم و

اسفندیار است که ژرف‌ترین کشمکش روانی سراسر شاهنامه و یکی از شواهد برجسته این موضوع در جهان حماسه تلقی شده است (Nöldeke, 1920, p. 59).

فردوسی در آفریدن لحظات اندوه‌بار (تراژیک) و نمایشی (دراماتیک) نیز بسیار ماهر است. از آن جمله است: گفتگوی سهراب با رستم آنگاه که در حال مرگ است (نصحیح خالقی، ج ۲، ص ۱۸۵ و ۱۸۶، بیت ۸۵۶-۸۶۵)، واکنش سام در برابر نامه زال (همان، ج ۱، ص ۳۰۸، بیت ۶۵۶-۶۶۶)، نافرمانی اسب با وفای رستم، رخس، و به خطر انداختن خود به خاطر رستم (همان، ج ۲، ص ۲۶ و ۲۷، بیت ۳۲۵ و ۳۲۶)، خشم طبیعت به هنگام کشته شدن سیاوخش (همان، ج ۲، ص ۳۵۷ و ۳۵۸، بیت ۲۲۸۴-۲۲۸۷)، بریدن بارید خنیاگر انگشتانش را و سوزاندن آلات موسیقی خویش در مرگ خسرو پرویز (سکو، ج ۹، ص ۲۸۰، بیت ۴۱۸۴۱۴) و غیره.

بخش پایانی مرثیه فردوسی دربارهٔ پسرش و سوگواری بارید در مرگ خسرو پرویز به همراه شماری از مقدمه‌های متعدد داستان‌ها و بعضی قطعات توصیفی نشان می‌دهد که فردوسی، شاعر غنایی توانایی نیز هست (Nöldeke, 1920, p. 64).

چنین بخش‌هایی در شاهنامه آن را در مقایسه با سایر حماسه‌های جهان برتر می‌نماید (ibid, p. 63) و چون ساده و کوتاه است، به روح حماسی سخن آسیب نمی‌رساند و آن را آهنگین و لطیف می‌کند. این قطعات غنایی، خصوصاً به دلیل توصیفات عشق، شاهنامه را به مرتبه‌ای فراتر از یک حماسه ابتدایی می‌برد (ibid, p. 54, n. 2).

از آن جایی که بیشترین بخش شعر حماسی پیش از فردوسی و نیز منبع اصلی او، شاهنامه ابومنصوری، از بین رفته است، داوری در باب اینکه چه اندازه از هنر فردوسی مرهون متقدمان اوست، دشوار است. بر اساس هزار بیت دقیقی در شاهنامه، ابیات پراکنده سخنوران پیش از فردوسی و گزارش عربی ثعالبی آشکار می‌شود که فردوسی مبدع نبوده بلکه در هر دو زمینه سبک حماسی و شیوه داستان‌سرایی، سنت موجود را ادامه داده است.

با این حال - چنان که نولدکه هم اشاره کرده (1920, pp. 22-23, 41-44) - از توجه به همین آثار، معلوم می‌شود که فردوسی نه تنها در حفظ استقلال شعری خویش موفق بوده،

بلکه شعر حماسی فارسی نیز به سبب رونق شکوهمند سخن وی، وام‌دار اوست.

* توضیح پایانی مترجم:

یادآوری چند نکته درباره بعضی موارد متن اصلی و تغییرات مترجم لازم است:

۱- بر خلاف شیوه مؤلف که برای مآخذ فارسی هر دو تاریخ شمسی و میلادی را با هم آورده، (مهدوی دامغانی ۱۹۹۳) در کتابنامه و (نفیسی ۱۹۷۸) در متن تنها با تاریخ میلادی ذکر شده است که در ترجمه همچون موارد دیگر، معادل شمسی آنها آمده، (مبوی ۱۹۴۶) گویا در اصل به همین صورت است. ۲- منبع مربوط به (خالقی ۱۹۶۷) که فقط یک بار در بحث حمایت منصور بن محمد بن عبدالرزاق از فردوسی بدان ارجاع داده شده است، در کتابنامه نیست و صورت درست آن (خالقی ۱۳۶۴/۱۹۸۵) است که در فهرست منابع آمده و با موضوع و شماره صفحات مطابقت دارد (در ترجمه اصلاح شده) ۳- موضوع برادر فردوسی در مقدمه بعضی نسخ شاهنامه که به پیشگفتار خود دکتر خالقی مطلق بر دفتر یکم تصحیحشان ارجاع داده شده است، در آنجا نیست و احتمالاً منظور، مقدمه زول مول بر شاهنامه بوده است (در ترجمه تغییر داده نشده) ۴- در یکی دو مورد، شماره جلد شاهنامه تصحیح خالقی در متن افتاده که در ترجمه افزوده شده است. ۵- ارجاع موردی به داستان بیژن و منیژه تصحیح خالقی، از (ج ۴) به (ج ۳) اصلاح شده است. ۶- در کتابنامه، مقاله «معرفی و ارزیابی برخی از دست‌نویس‌های شاهنامه»، نوشته دکتر خالقی مطلق با واژه *ibid* به نامواره دکتر محمود افشار ارجاع داده شده که به صورت درست آن، «ایران‌نامه» تغییر یافته است.

کتابشناسی *

- (برای منابعی که جزئیات آنها ذکر نشده است، به ارجاعات کوتاه مراجعه کنید)
- ابن اسفندیار، بهاء الدین: تاریخ طبرستان، ج ۲، صص ۲۱-۲۵ (به نقل نظامی عروضی)
- ابن بابویه، ابوجعفر محمد بن علی (۱۳۷۹ ق): عیون الاخبار، تصحیح م. ه. لاجوردی، قسم، ۲ جلد.
- اسلامی ندوشن، محمدعلی (۱۳۶۹ ق): سرو سایه فکن، تهران.
- افشار، ایرج (۱۳۵۵): کتاب شناسی فردوسی (فهرست آثار و تحقیقات درباره فردوسی و شاهنامه)، تهران.
- اقبال، عباس (۱۳۲۷): «مشوقین اولیة فردوسی و ارسلان جاذب و نصر بن ناصرالدین»، یادگار، س ۴، ش ۹-۱۰، صص ۱۶۰-۱۶۳.
- انجوی شیرازی، سید ابوالقاسم (۱۳۵۸): فردوسی نامه: فردوسی و مردم، ۳ جلد، تهران، ج ۱، صص ۱-۵۶.
- ابومنصور عبدالقاهر بغدادی (۱۳۳۳): الفرق بین الفرق، ترجمه محمدجواد مشکور، با نام: تاریخ مذاهب اسلام، تبریز.
- بنداری اصفهانی، فتح بن علی (۱۳۴۹ ش): الشاهنامه، تصحیح عبدالوهاب عزام، ۲ جلد، چاپ نخست، قاهره ۱۳۵۰ ق، چاپ دوم، تهران.
- بهار، محمد تقی (۱۳۴۵): فردوسی نامه، به کوشش محمد گلین، تهران.
- پورکریم، هوشنگ (۱۳۴۸): «پاز، زادگاه فردوسی»، هنر و مردم، شماره ۸۲ و ۸۳، صص ۲۰-۳۱.
- تقی زاده، سید حسن (۱۳۶۲): «آثار متفرقه فردوسی»، در هزاره فردوسی، چاپ دوم، تهران، صص ۱۳۳ و ۱۳۴.
- _____ (۱۳۴۹): فردوسی و شاهنامه او، به کوشش حبیب یغمایی، تهران.
- خالقی مطلق، جلال (۱۳۵۴): «درباره مقدمه داستان رستم و سهراب»، سیمغ، شماره ۲، صص ۷۱-۶۱.

* توضیح مترجم: ترجمه کتابشناسی مقاله دقیقاً به پیروی از متن اصلی انجام گرفته است و از همین روی در مواردی مطابق با شیوه نامه مجله نامه انجمن نمی باشد.

- _____ (۱۳۵۶): «یکی مهتری بود گردن فراز (تأثلی در دیباجه شاهنامه)»، مجله دانشکده ادبیات فردوسی مشهد، س ۱۳، ش ۲، ص ۱۹۷-۲۱۵.
- _____ (۱۳۵۲ و ۱۳۶۲): «گردشی در گرشاسپ‌نامه»، ایران‌نامه، س ۱، ش ۳، ص ۳۸۸-۴۲۳؛ س ۱، ش ۴، ص ۵۱۳-۵۵۹؛ س ۲، ش ۱، ص ۹۴-۱۴۷.
- _____ (۱۳۶۳): «نکته‌هایی درباره سنی نکته در ابیات شاهنامه»، آینده، س ۱۰، ش ۲-۳، ص ۱۱۳-۱۲۵ و ش ۵۴، ص ۳۳۱-۳۴۱.
- _____ (۱۳۶۴): «جوان بود و از گوهر پهلوان»، در نامواره دکتر محمود افشار، ج ۱، به کوشش ایرج افشار و کریم اصفهانیان، تهران، ص ۳۳۲-۳۵۸.
- _____ (۱۳۶۴): «معمّری و ارزیابی برخی از دست‌نویس‌های شاهنامه»، ایران‌نامه، س ۳، ش ۳، ص ۳۷۸-۴۰۶؛ س ۴، ش ۱، ص ۱۴-۴۷؛ س ۴، ش ۲، ص ۲۲۵-۲۵۵.
- _____ (۱۳۶۵): «یادداشت‌هایی در تصحیح انتقادی بر مثال شاهنامه»، همان‌جا، س ۴، ش ۳.
- _____ (۱۳۶۷): «دست‌نویس شاهنامه موزخ ۶۱۴ هجری قمری (دست‌نویس فلورانس)»، ایران‌نامه، س ۷، ش ۱، ص ۳۶۲-۳۹۰.
- _____ (۱۳۶۹): «نگاهی به فن داستان‌سرایی فردوسی»، در کنگره بزرگداشت شاهنامه فردوسی، کلن، ص ۱۲۳-۱۴۱.
- _____ (۱۳۷۰): «جهان‌شناسی شاهنامه»، ایران‌شناسی، س ۳، ش ۱، ص ۵۵-۷۰.
- _____ «دولت‌شاه سمرقندی: تذکره‌الشعرا، تصحیح براون، ص ۴۹-۵۴.
- _____ رجایی، احمدعلی (۱۳۳۸): «مذهب فردوسی»، نشریه دانشکده ادبیات تبریز، س ۱۱، ش ۱، ص ۱۰۵-۱۱۳.
- _____ ریاحی، محمّدامین (۱۳۷۲): «سرچشمه‌های فردوسی‌شناسی، تهران.
- _____ (۱۳۷۵): فردوسی، تهران.
- _____ زریاب خوبی، عباس (۱۳۷۰): «نگاهی تازه به مقدمه شاهنامه»، ایران‌نامه، س ۱۰، ش ۱، ص ۱۴-۲۳.
- _____ شفیمی کدکسی، محمّدرضا (۱۳۴۹): «صور خیال در شعر فارسی»، تهران، ص ۳۵۹-۳۷۷.

- _____ (۱۳۶۹): موسیقی شعر، تهران، ص ۳۶۹-۳۸۸.
- شیرانی، حافظ محمودخان (۱۳۵۵): چهارمقاله بر فردوسی و شاهنامه، ترجمه عبدالحی حبیبی، کابل.
- صفاء ذبیح‌الله: تاریخ ادبیات در ایران، تهران، ج ۱، ص ۴۵۸-۵۲۱.
- _____ (۱۳۶۳): حماسه‌سرایی در ایران، چاپ چهارم، تهران.
- عطّار نیشابوری، فریدالدین (۱۹۴۰م): الهی‌نامه، تصحیح هلموت ریتز، استانبول.
- _____ (۱۳۳۸): اسرارنامه، تصحیح سید صادق گوهرین، تهران.
- _____ (۱۳۵۶): مصیبت‌نامه، تصحیح نورانی وصال، چاپ دوم، تهران.
- عوفی، محمّد: لباب‌الالباب، تصحیح سعید نفیسی، تهران.
- فروزانفر، بدیع‌الزمان (۱۳۵۰): سخن و سخنوران، تهران، چاپ دوم.
- فروغی، محمّدعلی (۱۳۵۱): مقالات فروغی درباره شاهنامه و فردوسی، به کوشش حبیب یغمایی، تهران.
- فصیح‌خوافی، احمد بن محمّد (۱۳۳۹-۱۳۴۱): مجمل فصیحی، تصحیح محمود فتح، ج ۳، مشهد، ج ۲، ص ۱۲۹-۱۴۰.
- فلسفی، نصرالله (۱۳۴۰): «وطن‌پرستی فردوسی» چند مقاله تاریخی و ادبی، تهران، ص ۳۷۹-۴۰۲.
- قریب، عبدالعظیم (۱۳۱۸): «یوسف و زلیخای منسوب به فردوسی»، آموزش و پرورش، س ۹، ش ۱۰ و ۱۱، ص ۲-۱۶؛ و ۱۴، ص ۳۹۳-۴۰۰.
- محیط طباطبایی، محمّد «دین و مذهب فردوسی»، در شاهنامه فردوسی و شکوه پهلوانی، مجموعه سخنرانی‌های سومین جشن توس، به کوشش مهدی مدائنی، تهران، ص ۲۳۲-۲۴۰.
- مستوفی، حمدالله (۱۳۶۲): تاریخ‌گزیده، تصحیح عبدالحسین نوایی، چاپ دوم، تهران.؟
- مینوی، مجتبی (۱۹۴۶م): «کتاب هزاره فردوسی و بطلان انتساب یوسف و زلیخا به فردوسی»، روزگار نو، س ۵، ش ۳، ص ۱۶-۳۶.
- _____ (۱۳۴۶): فردوسی و شعرا، تهران.
- مهدوی دامغانی، احمد (۱۳۷۲): «مذهب فردوسی»، ایران‌شناسی، س ۵، ش ۱، ص ۲۰-۵۳.

- قزوینی رازی، نصیرالدین عبدالجلیل ابوالرشید (۱۳۳۱): کتاب التَّقْضِ بعض مثالب النواصب فی نقض بعض فضایح الروافض، تصحیح محدث ارموی، تهران.
- نظامی عروضی، ابوالحسن احمد: چهار مقاله، تصحیح علامه محمّد قزوینی، تهران.
- نظامی گنجوی، جمال‌الدین الیاس (۱۹۳۴م) هفت پیکر، تصحیح یان ریپکا، و هلموت ریتز، استانبول.
- _____ (۱۹۷۴): اقبال‌نامه، تصحیح برتلس، باکو.
- _____ (۱۹۶۰): خسرو شیرین، تصحیح ناکورف، باکو.
- نفیسی، سعید: نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی، تهران، ج ۱، ص ۳۹-۷۱.
- _____: مقدمه بر «حماسه ملی ایران»، اثر تئودور نولدکه.
- _____ (۱۳۶۵): در پیرامون تاریخ بیتهی، ج ۱، چاپ دوم، تهران.
- یغمایی، حبیب (۱۳۴۹): فردوسی و شاهنامه او (مجموعه مقالات)، تهران.
- A. Ales, «Sah-Nama min, Yaziliš Tarihi...» in Türk Tarihi Kurumu Belleten 18, 1954, pp 68-159; (ترجمه فرانسوی) «La date de la dernière rédaction de Shahname de Firdausi... et sa Satire contre Sultan Mahmud», ibid, pp. 169-78; (ترجمه فارسی، توفیق ه. سبحانی، «تاریخ نظم شاهنامه و هجوتنامه‌ای که فردوسی برای سلطان محمود غزنوی ساخت»، سیمغ، ۵، ۱۳۵۷/۲۵۳۷، ص ۶۲-۶۹.
- A. Banani, «Ferdowsi and Art of Tragic Epic», in E. Yarshater, ed. Persian Literature, New York, 1988, pp. 109-19.
- A. Sh. Shahbazi, «The Birthdate of Ferdowsi (3 Dey 308 Yazdigirdi = 3 rd January 940)», ZDMG 134/1, 1984, pp. 98-105
- _____, Ferdowsi: A critical Biography, Costa Measa. Calif, 1991 Storey/de Blois, V, pp. 112-59
- Brown, Lit. Hist. Persia II, pp. 129-48
- D. Bayat - Sarmadi, Erziehung und Bildung im Schahname Von Firdausi, Freiburg, 1970.

- Dj. Khaleghi - Motlagh, *Die Frauen im Schahname*, Freiburg, 1971.
- E. E. Bertels: «Ferdowsi i ego tvorchestvo», in *Ferdowsi 934-1934*, Leningrad, 1934 (Collection of articles by a number of authos)
- E. Yarshater, «Iranian National History», in *Cambr. Hist. Iran III/ 1*, pp. 359-477
- G. Lazard, «Pahlavi/Pahlavāni dans le Šāhname», *stud Ir.* 1/1, 1972. pp. 25-41
- G.E. von Grunebaum, «Firdausi's Concept of History», in *Mélange köprülü*, Ankara, 1953, pp. 177-93
- H. Kanuas - Credé, «Did Firdausi Know Middle Persians», *Iranistische Mitteilungen* 5, 1971, pp. 2-10
- H. Ethé, «Firdusi als Lyriker», *Sb. der Ak. der Wissenschaft zu München, Phil hist cl.* 1872, pp. 275-304, 1873, pp. 623-53
- H. Masssé, *Les épopées persanes: Firdousi ell épopée nationale*, Paris, 1953 (rev. by G.G. Marçais in *Journal des Savants.* 1935, pp. 214-23)
- ترجمه: مهدی روشن ضمیر با نام: فردوسی و حماسه ملی، تبریز، ۱۳۵۰
- Th. Nöldeke, *Das iranische Nationalepos*, Berlin and Leipzig, 1920
- ترجمه: بزرگ علوی با نام: حماسه ملی ایران، چاپ سوم، تهران، ۱۳۵۷
- _____ , «Ein Beitrag zur Schahname - Forschung», in *Hazara - ye - Ferdowsi* 2nd, ed, Tehran, 1362 §/1983, pp. 58-63
- Rypka, *Hist. Iran. Lit.*, pp. 151-66
- W. Barthold, «Zur Geschichte des Persischen Epos», *ZDMG* 98. 1944, pp. 121-57.
- W. Pertsch, *Die orientalischen Handschriften*, 2 vols, Wiesbaden, 1971. I, p. 81, no. 48